

## نگاهی گذرا به یادداشت «حس نسبت و توسعه» نوشته دکتر رنانی

### محمد رضا یوسفی شیخ رباط

یادداشت «حس نسبت و توسعه» نوشته استاد گرامی جناب دکتر رنانی در آذر ۱۳۹۹ منتشر شده است. در این یادداشت ایشان تلاش می کنند به زبان فارسی یک اصطلاح را جعل کنند تا بتوانند پیام خود را برسانند. ایشان قبلاً نیز در قالب سرمایه نمادین اقدام به ایجاد یک اصطلاح جدید به زبان فارسی که حاوی پیامی برای مخاطبان باشد، کرده بود. معمولاً این اصطلاحات برگرفته از معادل آن در ادبیات علمی است که هنوز در جامعه فارسی زبان طرح نشده است و ایشان تلاش می کند تا آن را به گونه ای بومی گرداند.

متن حاضر نگاهی گذرا به این یادداشت بوده و معیار تمامی ارزیابی فقط یادداشت مکتوب جناب دکتر رنانی است.

### تعریف حس نسبت:

در این یادداشت، نویسنده دهها بار از «حس نسبت» سخن می گوید و چند بار آن را تعریف می کند اما شاید جامع ترین تعریف ایشان این تعریف باشد که «حس نسبت یعنی توانایی فهم یا ارزیابی یا قضاوت درست در مورد میزان جدی بودن و اهمیت نسبی امور و نیز درک اندازه نسبی چیزها در موقعیتی که هستند».

این تعریف همه حوزه های بشری اعم از فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و... را در بر می گیرد. همه مسائل در سطح خرد و کلان را نیز چنانچه در مثالهای ایشان نیز گویاست، در بر می گیرد. همچنین این تعریف، مسائل راهبردی و تاکتیکی را نیز در بر می گیرد. البته ایشان در این تعریف توانایی ادراکی و ارزیابی را بیان کردند لذا به مباحث انگیزشی پرداختند اما در تعریف دیگرشان و در ضمن مثالهایی از جمله رابطه مرید و مرادی که بیان کرده اند نیز انگیزه های مطابق با نظام را حس درست نسبت مثل راستگویی دانسته و موارد برخلاف آن را حس معیوب ذکر کرده اند بنابراین مسائل انگیزشی را نیز در حس نسبت جای می دهند.

در اینجا باید دید هدف از جعل یک مفهوم جدید چیست؟ علی القاعده هدف باز کردن پنجره ای است که از آن زاویه مسائل نگریسته نمی شده، حال با جعل مفهومی توسط یک اندیشمند، این پنجره گشوده می شود و در نتیجه زوایایی از واقعیت کشف می گردد و یا این جعل مفهوم، حاوی پیام عملی معینی است که برای جریان زندگی بشری راهگشا باشد. پرسش این است که آیا مفهوم حس نسبت دکتر رنانی چنین ویژگی را داراست؟

مفهوم سرمایه نمادین ایشان با وجود ضعف هایی در حدود و ثغور مفهومی، توانست پنجره ای را به روی مخاطب باز کند. مخاطب با مفاهیم سرمایه فیزیکی، انسانی، اجتماعی و معنوی آشنا بود و از هر کدام می

توانست دریافتهایی برای درک بهتر واقعیت بیابد، دکتر رنانی با ارائه مفهوم لرزان سرمایه نمادین افقی دیگر را می‌گشود، لذا به مرور این مفهوم رواج یافت. اما آیا حس نسبت نیز این ویژگی را دارد؟

روشن است زندگی بشری در هر عرصه‌ای همراه با انبوه خطای ادراکی، خطای ارزیابی و خطای در قضاوت اندازه‌هاست. فهم این امر نه جدید است و نه پیچیده. بنابراین جعل اصطلاح حس نسبت چه پنجره‌ای به روی دیدگان ما باز می‌کند و چه چیزی را می‌توان از این پنجره مشاهده کرد که قبلاً نمی‌شد، دید؟ و یا چه پیام عملی برای زندگی ما دارد؟

شاید پاسخ این پرسش را بتوان در مثالهای متعدد و متنوع ایشان یافت.

### مثالهای متعدد و متنوع:

ایشان در ابتدا با مثالهای متعدد و متنوعی سعی می‌کند، حس نسبت معیوب را توضیح دهد از مثال معماری میدان امام شروع می‌کند. تشویق به تحصیل در میان خانواده‌های ایرانی، علاقه مندی به انتخاب رشته پزشکی، میل به خروج از ایران از سوی المیادی‌ها، اعتقاد به حقانیت انحصاری مذهب، اعتقاد به باهوشی ایرانیان، تصمیمات نادرست یزدگرد سوم، خوارزمشاه، شاه اسماعیل و فتحعلیشاه قاجار در مواجهه با قدرت مقابل، سند چشم‌انداز بیست ساله، تصمیمات در جنگ تحمیلی، آمار راهپیمایی‌های تهران، دعوای زن و شوهری، تربیت خانوادگی، آموزش مدارس، آرمان حکومت امیرالمومنین برای انقلاب، رابطه مرید و مرادی و ... از مثال‌های ایشان در مقام تبیین حس نسبت است. مثالهای ایشان همانند تعریفی که ارائه دادند، شمول فراوانی دارد و تقریباً همه حوزه‌ها و جنبه‌های زندگی را در برمی‌گیرد. اما نویسنده محترم چه هدفی را از تکثیر مثالها دنبال می‌کند. آیا هدف این است که مواردی از خطاهای ادراکی و ارزیابی و تصمیم‌گیری را بیان کند. در این صورت می‌توان اینقدر مثال افزود که مثنوی هفتاد من کاغذ شود. پس نویسنده به دنبال چیست؟ به نظر می‌رسد بیشتر، هدف جا انداختن اصطلاح جدید باشد و هدف مشخص دیگری از این مسئله دنبال نمیشود و ذکر این مثالها نیز به این دلیل بوده است که اینها دغدغه شخص جناب دکتر رنانی بوده‌اند.

برخی از مثالهای ایشان دارای خدشه است و به تعبیری از خطای ادراکی رنج می‌برند و به تعبیر خودشان حس معیوب نسبت دارند.

به عنوان نمونه از امر ملموس شروع کنم. ایشان راهپیمایی میلیونی تهران را زیر سوال برده زیرا که از میدان انقلاب تا آزادی ۲۳۰ هزار متر مربع است و حداکثر می‌تواند همین تعداد را در خود جای دهد. لذا اعلام میلیونی راهپیمایی به نظر ایشان حس نسبت معیوب است. ولی راهپیمایی از میدان امام حسین معمولاً شروع می‌شود، معمولاً بیش از یک نفر در یک متر مربع می‌ایستند و سوم اینکه همه از اول تا پایان نمی‌آیند همیشه عده

ای جایی در راهپیمایی شرکت می کنند و بعد از جایی دیگر جدا می شوند و عده ای نیز از میانه راه ملحق می شوند. چهارم اینکه این راهپیمایی ها چند ساعت طول میکشد بنابراین راهپیمایی میلیونی در مواردی معقول و منطقی است!<sup>۱</sup>

مثال دیگر، ایشان انتخاب رشته پزشکی، مهاجرت نخبگان را ناشی از خطای در حس نسبت می دانند. اگر از ناحیه فردی به مسئله نگاه کنیم، طبیعی است پزشکی به ویژه جراحی آن بسیار پردرآمد است و انتخاب درستی از این زاویه محسوب می شود. یا در جامعه و شرایط کنونی، میل به مهاجرت نخبگان، المپیادی ها و سرمایه های انسانی تا چه اندازه توجیه بردار است؟

از جمله موارد مثالها، نهج البلاغه است ایشان نهج البلاغه را به عنوان یک آرمان حکومت جمهوری اسلامی، ناشی از خطای حس نسبت می دانند. دکتر رنایی در این باره می نویسند: «روحانیان که بر سر کار آمدند نیز گرفتار همین حس نسبت معیوب بودند. آنها هیچ تصویری و تصویری از حکومت و به طور خاص از حکومت اسلامی در دوران مدرن نداشتند. آنان بیانات بلند امیرمؤمنان در نهج البلاغه و اخباری چند از دوران کوتاه حکومت او را شاقول حکومت اسلامی می گرفتند و گمان می کردند که همان ها را می توان در دوران مدرن اجرایی کرد. متوجه نبودند که آن افکار بلند و ارزش های متعالی را خود علی (ع) هم، با همه بزرگی خودش و با همه سادگی و کوچکی جامعه اش، نتوانست اجرا کند».

ان شاء الله در متنی مستقل برداشت ایشان را در ارتباط با نهج البلاغه بررسی خواهم کرد. اما در اینجا صرفاً به ذکر چند نکته بسنده می کنم. نهج البلاغه هیچ گاه دستورالعمل حکومت پس از انقلاب نبوده است. انقلابیون مسلمان پیش از انقلاب از اصول حکومتی امیرالمومنین سخن می گفتند ولی بعد از انقلاب، به اسلام فقهی رو آوردند. از این رو بانکداری، بورس و مانند آن را تلاش کردند از روشهای سنتی فقهی استخراج کنند. نهج البلاغه و آرمانهای حضرت امیر در نهج البلاغه از مظلومترین و منزوی ترین مفاهیم دینی در عرصه حاکمیت است.

ایشان شاهنامه را به افسانه ای توصیف کرده است و سپس نهج البلاغه را به شاهنامه تشبیه کرده است که ناشی از برداشت بسیار خطای وی است. ایشان در این باره می نویسند: «آنان (روحانیون حاکم) متوجه نبودند که ساختن حکومت بر پایه نهج البلاغه، مانند ساختن حکومت بر پایه شاهنامه است. هر دوی آنها در این زمانه شکست می خورند».

---

<sup>۱</sup> این مثال را در یکی از سایتها دیدم.

در حالیکه نهج البلاغه فقط سخن نیست، عمل است. تاریخ است. می توان دوره حکومت عملی حضرت را از نهج البلاغه به دست آورد. نهج البلاغه تاریخ فراز و فرود یک حکومت است. نهج البلاغه نشان می دهد که حضرت با مخالفان خود چگونه مواجه شد، چگونه با آنان سخن گفت. چگونه بر کارگزاران خویش نظارت می کرد، چگونه با تخلفات آنان برخورد می کرد. نهج البلاغه نشان می دهد که حضرت به عنوان یک منتقد حاکمیت خلفای پیشین چگونه با آنان تعامل می کرد، نهج البلاغه نشان می دهد که از نظر حضرت حقوق متقابلی بین حکومت و مردم وجود دارد که حاکمیت باید پاسخگویی آن باشد و در یک کلام نهج البلاغه نماد دینی اخلاقی، عقلانی و عدالت خواه است.

چگونه ایشان نهج البلاغه را افسانه ای و یا حضرت را در اجرا ناموفق می دانند؟ جز اینکه بگوییم اینها جفای به حضرت امیر و نهج البلاغه است، چه می توان گفت. به نظر می رسد از جمله «حس های معیوب نسبت» و به تعبیری همان خطای ادراکی و ارزیابی را بی ارزش دیدن سرمایه های معنوی و تاریخی خود برشمرد. البته چگونگی مواجهه با متون کهن و منابع سنتی یک جامعه در دنیای معاصر امری مهم است، اما نفی آن خطاست. ایشان به درستی به نفی رابطه مرید و مرادی در دنیای معاصر می پردازد. اما به دنبال آن می گوید «انسان کامل پدیده ای متعلق به عصر توسعه نیافتگی است. در عصر توسعه، شهروندانی لازم است که کاملاً انسان باشند.» آیا این سخن بدین معناست که انسان امروز نباید تصویری از انسان کامل داشته باشد تا از وی پیروی کند و فقط باید انسانی شهروند باشد؟ یعنی باید امیرالمومنین و پیامبر را به عنوان مظهري از انسان کامل کنار گذارد و به دنبال یافتن جایگاه شهروندی بدون هیچ انگاره ای از انسان کامل بود؟ به نظر می رسد در اینجا خلط بین رابطه مرید و مرادی در دنیای معاصر با جایگاه و نقش انسان کامل در زندگی صورت گرفته باشد.

یکی دیگر از مثال ها، بیان جنبه های فردی است که سپس به کل جامعه تعمیم داده می شود و یا جامعه را شبیه به فرد بیان می کند. به نظر می رسد این تعمیم و تشبیه مبتنی بر این است که جامعه صرفاً متشکل از فرد فرد افراد در نظر گرفته شده است، در حالی که رابطه جامعه و فرد حکایت درخت و جنگل است.

به هر حال ایشان مثالهای متنوعی در بسیاری از جنبه های زندگی بشری بیان می کنند که به نقد انگاره ایشان در مواردی پرداختم، اما صرف نظر از درستی و نادرستی انگاره های جناب دکتر رنانی، این سوال مطرح می شود که آیا تعدد مثالهای بی ربط با یکدیگر، نمی تواند گمراه کننده باشد؟ آیا ذکر خطاهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی، خانوادگی و غیره افقی را پیش روی مخاطب می گشاید؟

می دانیم که هر خطایی در هر زمینه ای، علت خاص خودش را دارد و نمی توان برای همه این امور یک علت و یا چند علت معین را جستجو کرد. همچنین پیامدهای هر خطا نیز متفاوت است لذا نمی توان یک یا چند پیامد

معین را نتیجه خطای در حس نسبت در مثالهای یادشده دانست. در مثالهای سیاسی علت می تواند ناشی از نظامهای فردگرا که قدرت انحصاری و فوق قانون در دست یکی است و در نتیجه، تصمیمات نادرست اخذ می شود. ممکن است در مهاجرت نخبگان علت دیگری اهمیت داشته باشد. در تربیت خانوادگی علت یا علل دیگری است و مانند آن.

نکته مهم این است که مثالهای متنوع ایشان هیچ افقی را نمی گشاید و فقط چند مثال مورد علاقه و دغدغه ایشان است. هر ادراک و تصمیمی بر فرض خطا بودن، علت یا علل متناسب با خود را دارند و همچنین پیامد یا پیامدهای متناسب با آن مورد را به دنبال خواهند داشت.

### مثال امریکا به عنوان مورد حس نسبت درست:

جناب دکتر رنانی، پس از بیان مثالهای متعدد از «حس معیوب نسبت» به بیان مثالی از حس نسبت درست می پردازند. ایشان در این باره می نویسند: « به گمان من قدرت اصلی و مرکزی جامعه امریکا پویایی و توانایی این جامعه در اصلاح مستمر حس نسبت است. این همان چیزی است که پایه قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا در قرن اخیر بوده است. طبیعی است که در آمریکا نیز خطای حس نسبت شکل می گیرد اما کوتاه مدت است و به سرعت خودش را اصلاح می کند. عقلانیت، علم، فلسفه، و مهم تر از همه، سنت گفت و گو و نقد، کارکرد اصلی شان تصحیح حس نسبت جوامع است. اصولاً تفاوت عصر مدرن و اعصار ماقبل آن همین است که در عصر مدرن، راه برای اصلاح مستمر حس نسبت باز می شود.»

چند پرسش اینجا مطرح می شود. آیا آنچه در غرب می گذرد تماماً معلول عقل و علم و... است؟ نقش کارتلها و بزرگ سرمایه داران در جهت دهی فرهنگی و سیاسی جوامع غربی کجاست؟ این اصلاح مستمر در چه ابعاد و زمینه هایی شکل گرفته است؟ آیا منحصر به روابط شهروندی مردم و حکومت و سطح زندگی رفاهی آنان و آزادی های داخل خاک آن کشورهاست؟ و یا این اصلاح مستمر به روابط کشورهای آنان با جهان پیرامون نیز می پردازد؟ آیا فلسفه حاکم بر جهان غرب، بدون ارزش و ایدئولوژی است؟ یا اینکه ایدئولوژی را مترادف با بنیادگرایی طالبانی تصور می کنید؟ آیا محصول حاکمیت علم و فلسفه و عقلانیت، استعمار کهنه و نو و اکنون بازتعریف روابط از بالا بر جهان حاکم است؟ یا اینکه مدرنیسم تنها به روابط درون آن کشورها و نه تعامل با جهان بیرون می پردازد؟

تصویر اصلاح مستمر در جهان مدرن به معنای کاهش نوسانات روند تاریخی در دنیای مدرن و در نهایت حاکمیت روند خطی بر جهان جدید خواهد بود، آیا فیلسوفان غربی با این انگاره موافقت؟ دیدگاه قدیم و جدید فوکو در این باره می تواند به فهم بهتر این موضوع کمک کند. دیدگاه عجم اوغلو و رابینسون مبنی بر امکان

بازگشت جوامع توسعه یافته و محتوم نبودن حرکت خطی اصلاح مستمر نیز قابل توجه است. شاید اگر ترامپ برای بار دوم رئیس جمهور می شد ارزشهای مورد نظر نویسنده محترم کم رنگ میگشت. واقعیت این است که جهان مدرن از همه زوایا رو به جلو نبوده است و تداوم آن نیز حتمی نیست. تمدنهای بشری بر اساس تجربه تاریخی صعود و افولی داشته اند و هیچ تضمینی بر استثنای نظام مبتنی بر حاکمیت سرمایه وجود ندارد.

جناب دکتر رنانی اشاره درستی کردند که چقدر آقای احمدی نژاد اشتباه کرد که قطعنامه ها را ورق پاره خواند. اما نکته این است که ترامپ به پاره کردن توافق بین المللی برجام اقدام کرد. جهان مدرن با اصلاح مستمر چه کرد؟ این یعنی جهان جدید، جهان حاکمیت عقلانیت و علم و فلسفه و... نیست بلکه جهان تعارض منافع است که در کشورهای پیشرفته به دلیل اصلاح ساختار سیاسی مدیریت می شود. چنانچه فارابی به خوبی به نظریه توازن قوا در درون کشورها که آن را عدالت صوری و ناپایدار می داند، اشاره می کند. عدالتی که صرفاً بر اساس توازن قوا در درون کشورهای امروز غربی تعریف شده و در صورت بر هم خوردن این توازن، آن جامعه ها هم به هم خواهند خورد. اما چون روابط کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته بر پایه این توازن قوا نیست لذا، حاکمیت هژمونی سرمایه را به غیرانسانی ترین و فجیع ترین شکل در جوامع توسعه نیافته مشاهده می کنیم.

#### علت های حس معیوب نسبت:

ایشان در ضمن بیان مثالهای متعدد، گاه به برخی علل خطای در حس نسبت اشاره می کند. عصبانیت را در روابط همسران مثال می زند. شاهنامه را از علل خطای حس نسبت ایرانیان می داند. به نظر ایشان، اولاً حس بزرگ بینی در ایرانیان وجود دارد و ثانياً این حس منتسب به افسانه سرایی فردوسی است. امری که توسط شاهنامه پژوهیان پاسخ داده شده است. به نظر آنان شاهنامه بیانی از شکست ایرانیان است و شاهنامه بیانی از وطن پرستی است. وجه غالب شاهنامه حماسی است نه افسانه ای. رنانی یکی دیگر از علل خطای نسبت را ایدئولوژی می داند. یکی دیگر را رهبران کاریزما ذکر می کند و یکی دیگر را شرک بیان می کند.

روشن است که موارد بیان شده اگر درست باشند، اما حدود و ثغورشان و میزان اثرگذاری آنها قابل بررسی و تامل است. همچنین بررسی علل موثر دیگر نیز لازم است. همانطور که قبلاً بیان شد هر خطای ادراکی و تصمیم گیری ناشی از علت یا عللی متفاوت از دیگری است که نمی توان از آنها علت جامعی دریافت. و وقتی حس نسبت ارزش پیدا می کند که بتواند ما را به امر جامع برساند.

توصیه آخر دکتر رنانی:

رنانی در پایان یادداشت خویش، به همه و به ویژه به مقامات کشور توصیه می کند تا اجازه ندهند تا گروه‌هایی دچار حس معیوب خطا شوند و خودشان نیز این حس را نداشته باشند و با تصمیمات درست مسیر موفقی را برای کشور رقم زنند. یعنی مخاطب سخن ایشان، همان کسانی هستند که دچار حس نسبت هستند. این نشان می دهد که این یادداشت فاقد هر گونه خروجی عینی است. زیرا نه بینش و نه پیام مشخص راهبردی و تاکتیکی برای مخاطب خود ندارد، جز اینکه مواظب باشید خطا نکنید و اجازه ندهید در این برهه حساس دیگران خطا کنند.

### جمع بندی نهایی:

گرچه دکتر رنانی تلاش کردند تا مفهومی را ارائه دهند اما مشکل مهم یادداشت ایشان، فقدان تعریف علمی با حدود و ثغور مشخص و فقدان روش تحلیلی معین است. در این نوشتار از هر چیزی سخن گفته شده و هر چیزی به هر چیزی نسبت داده شده است. اصطلاح حس نسبت، سخنی است بسیار کلی که افراد گاهی درست تشخیص و عمل می کنند و گاهی خیر و هر کدام هم علتی دارد. از این رو فاقد هر گونه کارآمدی است زیرا نه افق جدیدی را باز می کند و نه پیامد عملی روشن و مهمی دارد.

علاقه مندی به جعل اصطلاح همراه با بی دقتی تطبیقی و تکثیر مثال‌ها موجب تکثیر صفحات و گاه تناقضات متنی و ابهام در تبیین شده است. و گاه حد و مرزها به هم ریخته و چون مرزبندی‌ها در سخن ایشان دقیق نیست، این امر موجب تعدد برداشت شده است.

نویسنده گاه به مثابه یک عالم دینی، گاه اقتصاد دان، گاه روانشناس، گاه متخصص امور آموزشی و... سخن می گوید. در مجموع این نوع سخن گفتن و ورود به دین و فلسفه و علم و سیاست و معماری و... نشان از بیماری همه چیز دانی در جهان عقب مانده است.

یادداشت بیشتر شبیه یک دلنوشته و بیان دغدغه های یک انسان دردمند است.